

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته خب در کلمات غیر از ایشان آمده.

و در خود عروه هم هست. یعنی در فقه هم این مطلب وارد شده، اختصاص به اصول ندارد.

عرض کردیم که مرحوم استاد دو مقدمه در اینجا مطرح کردند. قبل از ورود در بحث. راجع به مقدمه اول ایشان که سه صورت فرض کردند، عرض کردیم یک اشکال دارد و آن را در خلال بحث روشن می شود.

راجع به مقدمه دوم ایشان این هم در کلمات مرحوم نائینی آمده ولی ایشان مرتبش کردند. خلاصه اش یک بحث کبروی دارند در مقدمه، یک بحث صغروی. اما بحث کبروی شان که اگر یک موضوع مثلاً تام، موضوع تامی که اثر بر آن بار می شود، با علم اجمالی جزئی از موضوع ثابت بشود نه کل موضوع، آنجا علم اجمالی منجز نیست. سرش این است. سر این که تمام موضوع باید... مثلاً اگر شک کنیم یک جسدی از جسد انسان میتی است، یا جسد یک حیوانی است. با مس او ما نمی توانیم، ولو اینکه باید از هر دو اجتناب بکنیم؛ اما با مس او نمی توانیم بگوییم غسل مس میت واجب است؛ چون غسل مس میت یکی مس است یکی جسد میت انسان است. این جزئش صدق نمی کند و احراز نمی کند. آن که احراز کردیم وجوب اجتناب است. نه اینکه این جسد

راجع به این بحث گفتیم و به مناسبتی که حالا بعدش هم مناسبتش بهتر واضح می شود، مرحوم نائینی یک مثالی را هم زدند و آن اینکه اگر دو تا درخت باشد، بدانند یکی غصب است و یکی مباح است. آن وقت یکی میوه داشته باشد. مرحوم نائینی تصورشان این است که اینجا باید از آن اجتناب بکنیم. از آن ثمره باید اجتناب کرد. لکن مرحوم استاد اشکال دارند که نه این از آن ثمره خودش عنوان مستقلی است، احراز از آن واجب نیست.

البته مرحوم استاد در این مثالی که آوردند به همین مقدار اکتفا کردند. لکن نائینی مثال را بیشتر صور مسئله را گفته. چون عرض کردم ما در خواندن کلمات نظرم آن بیشتر روی خود مطلب و عبارت است. بعد که از خارج توضیح می دهیم کل مطلب.

و توضیحا کرارا عرض کردیم که یک مقدار از این مسائلی که در اصول فعلاً مطرح می شود و بین اعلام اختلاف دارد، این منشأش گاهی

اوقات فقهی است، نکته فقهی دارد، زاویه فقهی دارد. لذا نباید خلط بشود بین زاویه فقهی و نکته فقهی و جهت اصولی.

جهت اصولی که الان هست این است که دو تا درخت هستند، طبق علم اجمالی ما باید از این دو درخت اجتناب بکنیم. آن وقت یکی ثمره دارد، یکی از این دو درخت میوه دارد، دیگری ندارد. آیا این که از هر دو باید اجتناب کرد، از ثمره هم هست یا نه؟ خب این یک مقدارش بحث اصولی است که آیا مثلاً ثمره تابع آن هست یا نه، تبعیت دارد یا ندارد یا خودش یک موجود مستقلی است، مجرای اصول جاری می شود. یک نکات فقهی هم دارد. آن نکات فقهی را همیشه در مباحث اصولی مباحث فقهی را هم در نظر بگیرید. این طور نباشد که اصولی صرف باشد. یک نکات فقهی هم دارد.

و حتی ممکن است که بگوییم بحث ثمره و درخت ربطی به بحث ملاقات ندارد. این بحث ما که هست ملاقی احد اطراف است. می خواهیم ببینیم آیا این دو تا باز بحث دیگری است که ربط به هم دارند.

مرحوم استاد فرمودند که اصول ترخیصی در خصوص ثمره جاری می شود. عرض کردم مرحوم نائینی اشاره کردم فروعی بر این مسئله گفتند. آقای خوئی دیگر وارد آن فروع نشدند. نه اینکه مرحوم نائینی آن فروع را یکی یکی گفتند جواب دادند. گفتند لافرق. مثلاً گفتند لافرق که هر دو درخت میوه دار باشد یا یکی میوه دار باشد. مثلاً یک درختش اصلاً بی میوه است، سپیدار است مثلاً؛ یکی درخت سیب است. طبعاً میوه هم فقط روی درخت سیب است دیگر. روی احدهمای معین، مثل اضطرار الی احدهمای معین. مثال است البته، فقط معین بودنش نه اینکه اضطرار، آنجا اضطرار نیست.

پس بنابراین یا یک درختش میوه دار است یا هر دو. یا در هر حینی که علم پیدا کرد به غصبیت میوه موجود است. یا میوه موجود نیست، الان زمستان است، فهمیده یکی از این دو تا غصبی است. چهار ماه دیگر اینها میوه دادند، پنج ماه دیگر میوه دادند، یکی میوه داد، محل کلام در یکی است.

غرضم این است که صوری را مرحوم نائینی در اینجا آوردند. و نتیجه ای گرفتند روی همه صوریکی است.

و مرحوم استاد بنایشان به این است که نه، اشکال ندارد تصرف در ثمره. چرا؟ چون ایشان می گوید که آن ثمره ای ملک من نیست که از عین مغصوبه باشد. و احراز نشده این درختی که الان میوه داده این تک درخت، نه آن درخت دیگر، این عین مغصوبه باشد. خصوصاً بر اینکه استصحاب عدم کونها من منافع العین المغصوبه. شک می کنیم این میوه از منافع است، استصحاب عدم. خب اشکال می کنند که این استصحاب عدم معارض است. استصحاب عدم کونها للمنافع العین المملوکه، این دو تا با هم معارض است.

جواب ایشان ببینید این جواب اصولی است. جواب ایشان اشکال ندارد. من یکی یکی عبارت را می خوانم برای همین ظرافت های بحث، آن نکته های ظریف بحث. اینجا بحث اصولی است، این دو تا استصحاب با هم معارض نیستند. چون معارض نیستند اشکال ندارد. ولو علم اجمالی داشته باشیم.

عرض کردم مرحوم استاد سر تنجیز علم اجمالی را از راه تعارض اصول دیدند نه از راه خود علم. دو مبنای کلی وجود دارد. من توضیحاتش را اخیراً عرض کردم. یکی اینکه ما علم اجمالی را از راه تعارض اصول، از راه اصول در اطراف حساب بکنیم. یکی اینکه بیاییم تنجیز را از آن علم به جامع حساب بکنیم. از آنطرف بیاییم.

این دو طرف قصه است. یکی اطراف است؛ یکی آن جامع است. مرحوم آقای آقا ضیاء از آن طرف جامع می آیند که ما هم عقیده مان همین است. از آنطرف می آییم. مرحوم آقای نائینی و شیخ انصاری به تعبیر دیگری و مرحوم نائینی شبیه تعبیر مرحوم آقای خویی از این طرف، از طرف اطراف حساب کردند و تعارض اصول را در اطراف.

آن وقت ایشان می گوید استصحاب. اینجا پس این مطلبی که الان گفتم این اصولی است در تنجیز علم اجمالی. این که تعارض نمی کنند و تساقط نمی کنند، این هم اصولی است. این مطلب اصولی است. و لا یعارض بالاستصحاب، من عبارت را می خوانم می خواهم نکات فنی، اینها اصولی است. چرا؟ چون بحث اصولی گذشت که آیا اصول الزامی در اطراف علم اجمالی جاری می شود یا نه؟

البته عرض کردیم یک جا آقای خویی دارد. اما نمی دانیم چرا مقید نیستند به استعمال این استدلال. ایشان می گوید اذالم یستلزم مخالفة عملیه؛ ایشان تعبیرش این است. این لم یستلزم یا استلزم، یعنی اصول ترخیصی و اصول الزامی.

بحثی که هست این است؛ آیا در اطراف علم اجمالی اصول کلاً جاری نمی شوند یا نه، در اطراف علم اجمالی خصوصاً اصول ترخیصی جاری نمی شوند؟ اصول الزامی جاری می شوند.

مرحوم استاد به جای این کلمه ترخیص نوشتند استلزم مخالفة عملیه، به جای کلمه اصول الزامی نوشتند لم یستلزم؛ لکن تعبیر دقیق ترش همین است که من عرض کردم، اصول ترخیصی، اصول الزامی. اصول ترخیصی واضح است. این ظرف سابقاً پاک بود، آن هم پاک بود، یک قطره خونی افتاد، استصحاب طهارت در هر دو. این اصول ترخیصی است. خب این جاری نمی شود. البته عرض کردم پیش بعضی از اخباری ها جاری می شود. حتی در هر دو هم جاری می شود.

و اما اصول الزامی این ظرف سابقا نجس بود، این هم نجس بود. دو تا هر دو نجس بودند. می دانیم به یکی مثلا یک بچه آمد یا یک کسی آمد آب کر گرفت پاک شد، عین نجاست هم نیست پاک شد. اما تشخیص نمی دهیم. اینجا استصحاب نجاست در این با استصحاب نجاست در آن آیا جاری می شود یا نه؟ اینجا آقای خویی می گویند می شود. آقای نائینی می گویند نمی شود. این بحث اصولی است. آیا اصول الزامی در اطراف علم اجمالی جاری می شود یا نه؟ این بحث اصولی است. عده ای می گویند می شود و عده ای می گویند نمی شود. ما هم عقیده داریم که نمی شود. اصول کلا نمی شود می خواهد الزامی باشد یا ترخیصی.

پس دقت کردید؟ این بحث اصولی است.

بعد فرمودند و اما الحكم التکلیفی، خب من عبارت را مخصوصا می خوانم تا معلوم بشود آن نکته اصلی کجاست. در این میوه می شود من تصرف کنم؟

فتجری البرائة عنه ایضا، برائت از حرمت. لعدم العلم بتحقیق موضوعه، چون موضوعش تصرف فی مال الغیر است. لعدم احراز کون المشره مال الغیر؛ ببینید اینجا محل کلام کجاست در حقیقت؟ خوب دقت بکنید. مشکل آقای خویی یا مرحوم شیخ یا دیگران کجاست؟ ایشان در اینجا اعتقادشان این است که تصرف فی مال الغیر حرام است. خوب دقت بکنید. تصرف آن مالی که اضافه بشود، مال الغیر. آن وقت این میوه معلوم نیست مال الغیر باشد، حلال است. خب می گوئیم درختش، بله درختش یقین نداریم، ممکن است میوه از درختی باشد که مملوک است. روشن شد نکته فنی؟

این بحث فقهی است. این یکی فقهی است. آقای خویی ادعایشان این است که آن که حرام است تصرف فی مال الغیر است. مرحوم شیخ انصاری می گوید نه تصرف فی کل مال الا اذا علم الانسان حلیته؛ این دو تا فرق است خیلی فرق است. این بحث فقهی است. این بحث ها را مدام می گوئیم خلط نکنیم. این بحث فقهی است. در حقیقت مرحوم شیخ می فرماید هر مالی را که ما دیدیم در خارج موکت بود، فرش بود، تیغ بود، پیر بود، نان بود، اصلا نمی شود دست بزنیم تا وجه حلیتش معلوم بشود.

آقای خویی می فرمایند نه این دلیل نداریم. آن که دلیل داریم مال غیر نمی شود تصرف کرد. ببینید مال غیر. و این میوه ثابت نیست مال غیر است، پس می شود تصرف کرد. خلاصه بحث. فکر می کنم خیلی واضح و روشن است.

آن ادعای گوید نه، ما مال غیر نمی خواهیم، مال، غیر نمی خواهیم. مال، هر مالی نمی شود توش تصرف کرد الا با اجازه. این میوه هم نمی دانیم شارع به ما اجازه داده یا نه، تصرف نمی کنیم. پس روشن شد نکته؟

موضوع را تصرف فی مال الغیر، این اضافه، مال الغیر. این نکته، نکته فقهی است. یحرم التصرف فی کل مال الا اذا علم ان الله احله. ما گاهی اوقات شوخی می کنیم می گوئیم حقیقت تقوا این است، انسان جیب هایش را محکم ببندد، هیچ مالی را داخلش نکند، مگر حلیتش را بداند. باز هم محکم ببندد هیچ مالی را خارج نکند مگر اینجا اجازه شرعی اش را بداند. این خلاصه تقوا.

پس این مال الغیر نمی خواهیم. الان این میوه ثابت نشده حلال است، نمی شود بخوریم. آقای خویی می گوید این میوه ثابت نشده مال غیر است می شود بخوریم. فرقی روشن شد؟ فرق خیلی واضحی است.

این نکته را در اصول ایشان آوردند، اما این نکته اصولی نیست، این نکته فقهی است. خوب دقت بکنید ما در مباحث اصولی که الان بحث می کنیم، گاهی مشکل فقهی است نه مشکل اصولی. این مشکل الان فقهی است. روشن شد؟

لذا ایشان می گوید ولا تتحقق حرمة التصرف الا بعد احراز كون التصرف تصرفا فی مال الغیر؛ یک کلمه مال الغیر را مدام اصرار می کنند ایشان. لذا بعد ایشان جواب می دهند؛ و اما ما يظهر من كلام شيخنا الانصاری فی موارد متعدده من جریان عدم جریان البراءة فی الاموال تمسکا بقوله عليه السلام، عرض کردم ضمیر قوله تا جایی که ما داریم، این از حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه نقل شده. لا يحل مال الا من وجه احله؛ اینجا حیث نوشته، فکر می کنم در کتاب وجه است.

ففيه اولاً ان الرواية مرسله لا يصح الاعتماد عليها بل لم نجدها الى الان في الجوامع المعتبره؛ من احتمال می دهم چون شأن استاد اجل است، احتمال می دهم از یک متن فقهی ایشان این را دیده که نقل از مقنعه شیخ مفید شده؛ چون در مقنعه شیخ مفید هست این روایت. شیخ مفید در باب خمس، در باب غنائم و در باب زکات، در باب صلاة، این عرض کردم سابقاً یک طریقه بود بین قدما، آخر کتاب باب الزیادات، یک باب زیادات دارد. در این باب زیادات غالباً روایت را آورده، متون روایت. این را در زیادات غنائم آورده مرحوم شیخ مفید. به عنوان روی محمد بن یزید الطبری عن الرضا علیه السلام. ایشان این طور عنوانی که کردند این طور است.

و البته ظاهرش این است که محمد بن زید باشد، احتمال محمد بن، در بعضی از نسخ هم محمد بن یزید است. لکن آن که در اختیار ما هست بیشتر محمد بن زید است.

.....

علی ای حال چون مرحوم استاد بعضی از جاها ارجاع دادند بعضی جاها این چند تا عنوانی که می گویم یکی است. اگر آقایان خواستند در معجم آقای خویی، یکی محمد بن زید الرزازی، با (ر) و (ز) اخت الرأ این در فهرست مرحوم نجاشی آمده، محمد بن زید الرزازی، به نظرم در مشیخه صدوق هم آمده. محمد بن زید الطبری، این هم همین است یکی است. محمد بن یزید الطبری، آن هم همین است. محمد الطبری، احتمالاً آن هم همین است. چون آقای خویی نوشتند که اینها یکی هستند، من توضیحا عرض می کنم که در نسخه خودتان در هامش اضافه بکنید.

این چند تا عنوانی که داریم یکی است. محمد بن زید الرزازی، محمد بن زید طبری و محمد بن یزید الطبری و محمد الطبری، این چند تا در کتب اربعه مجموعاً و در کتب رجال و در کتب فهرست، این چهار تا عنوان آمده. ظاهراً یکی باشد. و ظاهراً به نام طبری معروف است. حالا من نمی دانم، شیخ در رجال نوشته اصله کوفی. شاید مثلاً از شیعیان کوفه بوده رفته به طبرستان مثلاً. البته طبرستان در این زمان هنوز زیدی نشدند. این چون حدود سال های ۲۰۰، ۲۰۱ یا ۲۰۲ است. چون طبرستان اولین نقطه ای که حکومت زیدی روی کره زمین تشکیل شد طبرستان بود. حالا یمنی ها معروفند به حکومت زیدی. لکن کرا را عرض کردم حکومت زیدی ها در طبرستان اول است. حسن بن زید ابو محمد معروف به داعی. ایشان در سال ۲۵۰ یعنی در زمان امام هادی (ع) در طبرستان حکومت ایجاد کرد. و اصولاً آن مناطق شمالی ایران معظمش توسط زیدی ها مسلمان و شیعه شدند. چون مناطق صعب العبوری بود، از راه جنگ و اینها مثل اصفهان و فارس و خراسان و آنجاها، از راه جنگ نرفتند. دیر هم مسلمان شدند.

علی ای حال و خیلی هم عجیب است معلوم می شود اصلش اگر عبارت شیخ را قبول بکنیم، چون فعلاً خیلی روشن نیست برای ما. شیخ این مطلب را احتمالاً از یک مصدري گرفته. در مشیخه صدوق هم آمده. نوشته واصله کوفی. شاید هر دو از یک مصدري دیگری گرفتند.

به هر حال ظاهرش این طور است که ایشان اصلش از کوفه بوده، رفته به طبرستان. حالا برای نشر دعوت رفته، چه بوده، از این گروه های مسلح بوده مثلاً. چون زیدی ها در طبرستان، چون زیدی ها قائل به حرکت مسلحانه بودند. حکومت را در ۲۵۰ در طبرستان تشکیل دادند زمان حضرت هادی صلوات الله وسلامه علیه.

به هر حال بعد ایشان آمده در خراسان و در مرو جزو خدام حضرت رضا (ع) بوده است. لذا هم از او تعبیر شده محمد بن زید طبری خادم الرضا (ع). احتمالاً شیعه باشد به احتمال قوی. روشن نیست خیلی. حالا آن عبد السلام بن صالح که معروف به ابو صلت هروی

است، و احتمالا سنی باشد. شیخ هم نوشته عامی. حالا اصحاب غالبا به شیخ حمله کردند که ایشان مثلا از مخلصین... ایشان هم ظاهرا از هرات می رود برای خدمت حضرت رضا(ع) به عنوان خدمت حضرت رضا(ع). یکی هم این محمد بن زید. این دوسه تا روایت اساسی دارد در باب خمس این محمد بن زید. یکی هم همین روایت است. این جزئی از آن روایت است. که بعضی از تجار فارس به حضرت نوشتند که خمس را، حضرت می فرماید نه. بعد حضرت یک نکته ای را بیان می کنند لا یحل مال، شما هیچ مالی را نمی توانید تصرف کنید مگر اینکه خدا حلالش کرده باشد. شما چرا می خواهید در خمس من بدون اجازه من تصرف کنید؟ این کبرا آنجا آمده است. فعلا من جایی ندیدم.

این هم که آقای خویی فرمودند لم نجدها الى الان فی الجوامع المعبره، به احتمال قوی به احتمال بسیار بسیار قوی ایشان همین عبارت مقنعه را دیدند. روی محمد بن، به نظرم آن یزید دارد، محمد بن یزید طبری، و جای دیگر نقل شده از منقعه نقل شده، حالا یک کتاب فقهی در اختیار ایشان بوده، این است که ایشان نوشتند در جوامع معتبره نیست.

در هامش این آقای که تحقیق اخیر کرده کتاب را، نوشته لا یخفی ان الروایه مرویه فی الجوامع المعبره؛ اصطلاح جوامع معتبر، حالا شاید نظر این آقای که در هامش بوده. عرض کردیم حدیث یک اصل بیشتر ندارد و آن کتاب کافی است. این حدیث در کافی آمده است. در فقیه نیامده به آن ترتیب تسلسل زمانی اش. فقیه بعد از کافی است. کافی وفاتش ۳۲۹ یا ۳۲۸ است، فقیه ۳۸۱.

بعد در کتاب مقنعه شیخ مفید آمده مرسلا. بعد از کافی، واضح هم هست که از کافی گرفته.

بعد در کتاب تهذیب و استبصار شیخ آمده. پس در حقیقت حدیث یک اصل دارد و آن کتاب کافی است. خلاصه اش این است. این را نمی گویند جوامع معتبره. ما اصطلاح اسم این را گذاشتیم مصادر طولی. مصادر طولی را نمی شود گفت جوامع معتبره. مرحوم کلینی آورده از ایشان مقنعه کرده، از ایشان شیخ گرفته، مصدر مستقلى ندارد. اگر مصدر مستقل بود آن وقت تعبیر جوامع می کنیم.

پس این روایت مبارکه به لحاظ حدیثی فعلا در کافی و تهذیب و استبصار موجود است. سند هم یکی است و همان سندی است که در کتاب کافی است. و در مصادر فقهی ما هم به عنوان روایت در متن فقه نه، در باب زیادات در مقنعه شیخ مفید هم آمده است. این راجع به شرح حال روایت.

البته مخصوصا روی مبنای آقای خویی توی روایت سهل بن زیاد دارد که مشکل دارد. یک مشکلات دیگر هم دارد که نمی خواهم وارد شرحش بشویم. دیگر از بحث اصول بالکل خارج می شویم. من فقط می خواستم یک نمای عمومی و یک وضع عمومی از این کتاب ارائه بدهم.

این یک نکته. خود این محمد بن زید عرض کردم خیلی آشنایی ما نداریم. ظاهرا یک مجموعه نوشتاری از این بوده، حالا به صورت کتاب بوده، آن افرادی که نوشتند نوشتند؟ خوب دقت بکنید. این کار در نجاشی شده. نجاشی نوشته محمد بن زید الرزازی خادم الرضا(ع) اخیرنا علی بن احمد ظاهرا. اخیرنا علی بن احمد... ببینید نگفت له کتاب. این علی بن احمد هم ابن ابی جید است معروف است. ایشان شاگرد ابن الولید بوده و آثار ابن الولید را نقل می کند.

خیلی عجیب است من احتمال می دهم نجاشی هم تردید داشته که کتاب مال خودش است یا مال شاگردانش. هیچی نگفته، هیچ توثیقی، شرحی، مثلا من الشيعة الاماميه، من الاماميه، یا من الزيديه، هیچ شرحی نداده. فقط محمد بن زید الرزازی خادم الرضا(ع)، له کتاب ندارد، اخیرنا حالا.

علی ای حال این که ما الان از مثل کتاب نجاشی و حتی کتاب صدوق، چون نجاشی هم روایت را برده به قم. من توضیحات را کارا عرض کردم. در مباحث فقه بیشتر در مباحث اصول کمتر؛ ببینید یکی از نکات مهم این است که معظم مصادر مرحوم نجاشی و شیخ بر می گردد به قم. و این هم تعجب آور است واقعا. حالا اینجا برگردد به قم معقول است؛ چون این شخص در خراسان بوده، احتمالا آمده قم برای قمی ها نقل کرده. صدوق هم طریق دارد به ایشان، نجاشی هم دارد. و طریق نجاشی هم همان طریق قمی هاست. اینها کمی معقول است. می گفت آدم باورش می آید. اما خیلی وقتها می آید قم بعد می رود کوفه، آن خیلی کمی مشکل است.

پس به لحاظ، و یکی دو جای دیگر هم ما از این شخص دیدیم، آن محمد بن حصان رازی زینی است. او هم متهم به غلو است و به هر حال او هم استثناء شده، قمی ها روی او هم موضع دارند. سهل هم رویش موضع دارند. اینجا باز از سهل است. احتمالا به ذهن می آید روی خط اعتدال نبوده این آقا به اصطلاح ما مثل حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی و اینها. احتمالا با آن خط دیگر آشنایی بیشتر داشتند. این محمد بن زید، روایتش بیشتر از آن خط هستند.

به هر حال عمل نجاشی هم برای ما روشن نیست. کاشکی نجاشی یک توضیحی می داد. من همیشه عرض کردم جایی که ما می خواهیم مطلب را از عدم بفهمیم خیلی مشکل است. مثلاً هیچی نگفته، هیچ توثیق نکرده، هیچ توصیف نکرده، این با هیچی نمی شود چیزی درست کرد. خیلی مبهم در می آید. با هیچی نتیجه اش خیلی مبهم است. به خلاف کلام است. کلام که ذکر می شود واضح است.

به هر حال یک نوع ابهامی در اینجا در کلمات نجاشی وجود دارد که نکته اساسی اش را هم ما نمی دانیم و چه هست نمی فهمیم. این راجع به خود شخص و سندش و کتابش و مصدرش و این که الان در کتاب کلینی آمده. البته توضیحات بیشتری می خواهد که دیگر من فعلاً حال ندارم، مناسب هم نیست در اینجا الان وارد آن بحث بشویم. لکن به نظر من مطلب، مطلب خوبی است. حالا غیر از اینکه کلینی به حرف شیخ اعتماد کرده، شیخ طوسی به آن اعتماد کرده، مرحوم شیخ مفید اعتماد کرده. ببینید خیلی مهم است این مشایخ ثلاثه اعتماد می کنند خیلی مهم است. مطلب هم به نظر من مطلب خوبی است. اصل این مطلب مطلب خوبی است.

اصولاً بگوییم هر مالی که در خارج هست، انسان نمی تواند تصرف بکند الا اینکه نکته ای برایش باشد. یا صید باشد یا مثلاً حيازت باشد یا ملک باشد یا هبه باشد، مال خارجی را نمی شود تصرف کرد الا به این جهت. ظاهراً مطلبش خوب است. شاید کلینی هم از این جهت. علی ای حال جزو مرحوم صاحب وسائل شیخ حر عاملی یک کتابی دارد الفصول المهمه فی اصول الاثمه؛ مرادش از اصول ائمه کلیاتی است که در روایت آمده. شاید این هم در این کتاب باشد اگر آقایان در دستگاه کامپیوتر هست اصول مهم مرحوم صاحب وسائل را نگاه کنند، احتمال می دهم.

و لطیف است این فکر اصولاً لطیفی است. یک کلیاتی است در کلمات ائمه علیهم السلام. اینها را مرحوم صاحب وسائل جمع آوری کرده. البته در زمان ما می شود خیلی بهتر و بیشتر و با توسعه بهتر و دقیق تر. این هم جزو کلیات است. سالبه کلیه. لا یحل مال الا من وجه احله الله؛ به نظر من شواهد فراوان تأییدش می کند. یعنی حالا ممکن است به این دلیل لفظی این طور وضوح، لکن سیره واقعی خارجیه یعنی ما می گوییم هر مالی را بگوییم تصرف بکنیم، فکر نمی کنم، مگر احراز بشود مثلاً مالکش اعراض کرده یا مالک ندارد یا جزو مباحات اولیه است، مثلاً مثل درختی که دارد در بیابان سبز می شود. اما اینکه بگوییم مثلاً حالا این سند مشکل دارد، قبولش نکنیم، انصافاً قابل قبول است؛ یعنی این مطلب لا یحل مال، و یکی از روایات خوب هم هست. این سه بزرگوار هم

بله آقا هست؟

س: هست

ج: بله احتمال می‌دادم، نگاه نکردم اما روی قاعده‌ای که داریم احتمال می‌دهم مرحوم، همین تکه را هم نقل کرده. همان حضرت رضا(ع) دیگر جای دیگر ندارد. عن ابی الحسن الرضا صلوات الله و سلامه.

علی ای حال به نظر من خلافاً لمرحوم استاد که اصرار دارند که قبول نکنند روایت قابل اعتماد است.

و ثانیاً عرض کردیم ما گاهی ممکن است حدیث ضعیف هم باشد، صحیح هم باشد، چون ما دنبال شواهد هستیم. شواهد و ثوق تأییدش می‌کند.

و ثانیاً ان الشک فی الحرمة من اسباب الحلیة شرعاً لادلة البرائة فبالتعبد الشرعی یثبت کون النماء مما احله الله؛ خب نمی‌شود نوبت به آن نمی‌رسد. چون این حکم چیز دارد، نه این که حکم دارد. این جزو اصول، جزو عمومات است، عمومات بر اصاله البرائة مقدم است. اصول لفظیه همیشه بر اصول عملیه مقدم هستند. در مقام استنباط و استظهار یا در مقام تطبیق، اگر اصول عملی باشد، یعنی اگر امارات باشد بر اصول عملیه مقدم است.

این اشکال ثانی ایشان این هم درست نیست.

و ثالثاً ان منشأ الشک فی الحرمة احتمال کون النماء ملک الغیر؛ احتمالش این است. و الاستصحاب یقتضی عدمه؛ بگوییم نه آقا این نماء از وقتی که پیدا شده ملک غیر نیست. از آن لحظه‌ای که این نماء، این میوه، هسته، دانه و گلش بسته شده این ملک غیر نبوده است. خب این اشکال معروف دارد که جریان استصحاب در اعدام ازلیه است، عدم ازلی. عرض کردیم مراد از جریان استصحاب در عدم ازلی اگر صفتی را بخواهیم اثبات بکنیم که همراه با وجود آن شیء بوده. حالا وعاء ماهیت را حساب نکنیم. این جوهر صفات را می‌شود با استصحاب نفی کرد یا نه؟ مثل قرشیت زن، اصل عدم کونها قرشی، چون زن از وقتی که انعقاد نطفه شده، کار به ولادت هم نداریم. اگر انعقاد نطفه من اب القریشی، قرشیه، من اب غیر قریشی غیر قرشی. پس این از لحظه وجودش مشکوک است این صفت.

و عرض کردیم مستفاد از کلمات، البته کلمات این آقایان معاصر ما غالباً یکی هست، به اصطلاح چهار وجه احتمال دارد به استصحاب جاری بشود. یعنی چهار نحو اصل عملی استصحاب.

یکی استصحاب عدم کونها قرشیه؛ به اصطلاح خودشان به نحو عدم نأتی. یا مفاد لیسه ناقصه. استصحاب عدم کونها قرشی. استصحاب عدم قرشیة المرأة؛ استصحاب عدم وجود القرشیة که به نحو مفاد لیس تامه باشد. اصلا قرشیتی پیدا نشده، نبوده. این دو تا استصحاب.

دو تا هم اصالة عين همین. اصالة مثل اینکه مثلا شک می کنیم زید بچه دار شده یا نه. تا هفته

گذشته من پیشش بودم بچه نداشت، شک می کنیم اصالة العدم جاری بشود. اینجا هم اصالة العدم را جاری بکنیم. هر چیزی که مشکوک باشد حدویش اصل بر عدمش است.

و عرض کردیم مراد از این اصل، یک اصل فلسفی نیست. یک اصل اصولی است. یعنی اصل نیست که این در واقع نیست. البته مرحوم نائینی تصور را در لباس مشهور آورده جواب داده، لکن این اساسا وارد نیست، نمی توانیم بگوییم در واقع نیست. منجز نیست برای من، من نمی دانم، در حد العلم نیست نه در حد الواقع. دقت کردید؟

عرض کردم این عقلایی است. اگر ما ندانیم، این که ما نمی دانیم پس نیست در حد العلم، این غیر از استصحاب است. طبعاً هم دو تا از این اصل عدم جاری می شود. اصالة عدم کونها قرشیه؛ اصالة عدم قرشیة المرأة، اصالة العدم القرشیة. اصل این است که قرشی پیدا نشده. اصل این است که این زن قرشی نیست.

پس دو تا استصحاب است، دو تا اصالة العدم است. این وجوه محتمل است.

مرحوم استاد معتقد هستند که اصل عدم ازلی جاری می شود. حالا اشکالات معروفی دارد ایشان، جواب دادند و مانع از جریان اصالة عدم کونه به اصطلاح ملکا للغير عدم کون النماء؛ چون این نماء از لحظه اول که این درخت تخم زد برای میوه، اگر این درخت ملک من بود، آن میوه هم ملک من است. اگر درخت غصبی بود، آن میوه هم غصبی است. پس بر می گردد به وجود مثل قرشیه.

ایشان قائل است که استصحاب جاری می شود. نوشتند بناء علی جریان الاستصحاب فی الاعدام الازلیه كما هو الصحيح علی ما ذکرناه فی محله؛ کرارا عرض کردیم استصحاب عدم ازلی جاری نمی شود خلافا للاستاد و خلافا لجماعة، فقط استاد نیستند، جماعتی هستند که استصحاب را جاری می دانند.

و بهذا الاستصحاب یحرز کونه مما احله الله، آنوقت می شود با آن استصحاب مصداق احله الله. بله اما خب استصحاب جاری نیست.

ولا یعارض هذا الاستصحاب باستصحاب عدم دخوله فی ملکه؛ دیگر این خیلی نمی خواست حالا آقایان هم می توانند مراجعه کنند. یک استصحاب دیگر هم هست، استصحاب عدم دخوله فی ملکه، لکن لا یشتب بذلک؛ باز مرحوم آقای خویی می گویند ما دو تا عنوان داریم. خوب دقت کنید.

یک، این مال در ملک من داخل نشده؛ دو، این مال ملک غیر است. آن که اثر دارد ملک غیر است. لا یشتب ذلک کونه ملکا للغير. و اما جواز التصرف فلا یتوقف علی کونه ملکا له، بل یکفیه عدم کونه ملکا للغير، این مقدار. همین عدم ملک غیر کافی است برای جواز تصرف. فلا یكون الاصل بالنسبة الى جواز التصرف مثبتا، دیگر آقایان خودشان نگاه بکنند.

آن وقت خود ایشان هذا کله، ایشان خودشان یک توضیحی باز اضافه فرمودند. اذا لم تکن الاطراف مسبوقه بملکية الغير؛ اگر ملکیتی نباشد. مثل اینکه دو نفر دو تا صید بگیرند. بعد یکی یکی را غصب کند بعد اشتباه بشود. هر دو رفتند صحرا دو تا آهو گرفتند، یکی هم رفت آهوی رفیقش را غصب کند، حالا مردد است که کدام یکی مال خودش است و کدام یکی غصب است.

فغصب احدهما صید الاخر، بله، صید در اینجا دیروز هم به یک مناسبتی عرض کردم اینجا مراد خود حیوان است. من عرض کردم در زبان فارسی هم همین طور است. لفظ شکار در زبان فارسی گاهی معنای فعل است؛ یعنی شکار کردن. گاهی خود حیوان را می گویند. اصطلاحا اگر حیوانی در دست نباشد و عاصی باشد و در اختیار انسان نباشد، متوحش باشد، این را صید می گویند. گوسفند را صید نمی گویند، گرگ را صید میگویند چون گرگ در اختیار انسان نیست. فرض کنید بز کوهی را شکار می گویند یا صید. این صید در اینجا مراد شکار به فارسی است.

و حصل لاحدهما النماء، و اما ان کانت الاطراف مسبوقه بملکية الغير، اگر مسبوق باشد؛ کما اذا اشترى احد الشجرتين و غصب الاخری، فاشتبهها و حصل لاحدهما النماء، اگر این جوری باشد، فلا اشکال فی الحکم بضمان المنافع؛ هم ضامن است هم حرمت تصرف دارد. چرا؟ چون در اینجا می داند که لاستصحاب بقاء الشجرة فی ملک مالکها، می تواند استصحاب بکند.

و عدم انتقالها الیه، و مقتضی هذا الاستصحاب، این سه چهار سطر هم ایشان راجع به این مطلب نوشتند. روشن شد. من عمده که می خوانم برای نکته فنی است. روشن شد که مرحوم استاد می گوید اگر سابقا ملک بود، اینجا درست است در میوه نمی شود تصرف کرد. یکی ملک است، یکی هم غصب است. اما اگر سابقا نبود، می شود. روشن شد نکته کار؟

آن آقایانی که می گویند در اینجا هم نمی شود، می گویند سابقا باشد یا نباشد، هیچ فرقی نمی کند. یعنی آقای خویی می گویند اگر سابقا ملک بود، حق با آقایان است نمی شود میوه. آن آقایان می گویند سابقا هم مالک باشد فرقی نمی کند. دلیلشان لا یحل مال الا من حیث احله الله. روشن شد نکته فنی؟

پس ایشان با استصحاب ملک غیر قبول کرد. آنها می گویند استصحاب نمی خواهد، اصل را بفهمیم، استصحاب نمی خواهد. لا یحل مال الا من حیث احله الله، الا من وجه احله الله. شما استصحاب نمی خواهید. بدون استصحاب... در حقیقت شما چطور می گوید در صورتی که ملک غیر بود؟ اینجا هم همین طور است. هیچ مالی را نمی توانید شما تصرف بکنید مگر اینکه در ملکتان در بیاید. این عین همان است. آقای خویی تفصیل دادند، آنها می گویند تفصیل ندارد، همه مثل هم هست. آن نکته فنی.

و این بحث همان طور که عرض کردم بحث فقهی است. اینجا نیست که بحث اصولی باشد.

بعد توهم ان استصحاب بقاء الشجرة اذا النماء، درخت میوه دار این باقی باشد در ملک مالک.

معارض باستصحاب بقاء الشجرة الاخری علی ملک مالکها، آن میوه داد، آن که غیر میوه دارد.

للعلم الاجمالي بمخالفة احدهما للواقع فاجراء الاصل فی الشجرة، درخت میوه دار، ترجیح بلا مرجح. این ترجیح لا مرجح نکته اصولی تجزیه علم اجمالی است پیش آقای خویی. چون شما اگر یکی را بگویند اصل بر آن جاری می شود، خب چرا در آن می گویند جاری نمی شود. ترجیح بلا مرجح. و لذا اصول تساقط می کند. این نکته من غیر ترجیح بلا مرجح اشاره به آن است. مبانی شان را می خواهد اما توهم مدفوع، مردود، بانه لامعارضه بینهما، این تکرار شد دیگر. این همان اول بحث هم بود برایتان عرض کردم. چون ایشان می گوید هر دو اینجا حکم الزامی است اشکال ندارد جاری نمی شود.

ان العلم الاجمالي بمخالفة احد الاستصحابين للواقع لا يمنع من جريانهما مالم يستلزم مخالفة العملية؛ روشن شد مطلب؟

این به جای ما لم يستلزم، بنویسید فی الاصول الالزامیه؛ این کلمه چند دفعه عرض کردیم.

مرحوم آقای خویی معتقدند که اصول الزامی در اطراف علم اجمالی جاری می شود؛ اصول تریخی جاری نمی شود. تعارض ندارند، این سابقا نجس بود حالا هم نجس است، آن یکی هم سابقا نجس بود، حالا هم نجس است.

پس بنابراین ایشان تعارض را هم رفع می کنند به همین نکته ای که الان خدمت شما عرض کردم.

بعد هم آخرش و هذا كله في التصرفات غير المتوقفة على الملك كالاكل و الشرب و اللبس و و نحوها. و اما تصرفاتی که متوقف بر ملک کالبيع و نحوه، چون لا بيع الا في ما يملك، فلا ينبغي الشك في عدم جوازها؛ این را آقای خویی از همان اول می گفتند در این میوه تصرف نکنید بهتر از این تفسیر بود. آخرش می گویند می خواهد میوه را بخورد می تواند بخورد اما نمی تواند بفروشد.

کالبيع و نحوه. یا مثلا اگر فرض کنید دو تا عبد بودند، دو تا کنیز بودند، اشتباهی یکی بچه دار شد. می خواهد او را آزاد کند. چرا؟ چون لا عتق الا في ما يملك؛ ایشان می گوید در دلیل آمده که باید ملک باشد. اینجا هم احراز ملک نیامده، پس نمی تواند بفروشد.

فلا ينبغي الشك في عدم جواز این تصرفات، لما ذكرناه من ان الاستصحاب المذكور لا يثبت كونه ملكا له، ما با استصحاب نمی خواهیم بگویم این ملکش است. می خواهیم بگویم ملک غیر نیست.

الا على القول بالاصل المثبت، ولا نقول به.

بعد هم می فرمایند که این مطالبی که اینجا گفتیم در باب اینکه غاصب خود شخص می خواهد تصرف بکند یا شخص دیگری. من غصب کردم کس دیگری خورده، حکمش یکی است.

این مطلب که ایشان فرمودند بد نیست. این را در یک جاهای دیگری آثار بر آن گفتند، مثل لباس. مثلا یک کسی غصب کرده شما در زمین او می خواهید غصب نماز بخوانید، نکاتی اینجا گفته شده. اینجا فرقی نمی کند. راست هم می گویند.

س: استاد درجه ای بین ملک بودن و غصب بودن داریم؟ واسطه اینجا می خورد، یا ملک من است یا ملک اوست دیگر. این اصل مثبت خیلی واسطه خفی است.

ج: قبول نمی کنند ایشان. ایشان می گوید باید عنوان ملک غیر درست بشود.

س: خب عنوان ملک غیر درست نشد، عنوان ملک من هم که درست نشد

ج: نشود. نمی خواهد

س: الان پس چیست

ج: می شود تصرف بکنید. آن لا یحل، چون اصالة البرائة به نظر ایشان جاری نمی شود. اصالة الحل جاری می شود.

شیخ می گوید اصالة الحل جاری نمی شود. در اموال جاری نمی شود. شما یک در بیابان یک توبی افتاده؛ آقای خوبی می گوید با اصالة الاباحه تصرف کنید، شیخ می گوید نمی شود. باید وجهش روشن بشود داخل ملک شما بشود. دیدید یک کتابی افتاده، ممکن است صاحبش اعراض کرده، ممکن است گم شده باشد. ایشان می گوید اشکال ندارد، با اصالة الاباحه می شود.

اذا عرفت ما ذکرناه، انصافا قبول کلمات ایشان فقهیا و اصولا مشکل است هر دو مشکل است.

ولا یخفی، چون ما بعد یک بحث نتیجه گیری کلی می کنیم، اینها که خیلی هایش را گفتیم دیگر احتیاج به تکرار ندارد. آن بحث فقهی هم در فقه باید بیاید و به ذهن ما این روایت قابل قبول است. انصافا روایت قشنگی است و اعتماد شیخ و کلینی و بعد مرحوم مقنعه مرحوم مفید انصافا به جاست یعنی قابل قبول است. بله شیخ صدوق اعتماد نکرده و ایشان نیاورده این روایت را.

اذا عرفت ما ذکرناه من الامرین، این دو مقدمه که روشن شد. فلنعد الی حکم الملاقی؛ آن وقت ایشان مثل همان بحث ابتلاء، سه صورت ذکر کردند. یک صورت این است که من علم اجمالی، همین صورت معروف، علم اجمالی دارم یا این اناء نجس است یا آن. بعد از اینکه علم اجمالی آمد، ملاقات انجام شد. یک صورتش این است که نه ملاقات اول انجام شد، ملاقاتی انجام شد، بعد علم اجمالی. مثلا لباس من به این اناء خورد، بعد از یک ساعت فهمیدم یا این اناء یا آن اناء نجس است. یک قطره خون افتاده. یعنی خود علم اجمالی بعد بود. یک دفعه هم نه، فاصله زمانی. مثلا دیشب ملاقات بوده، دیشب ملاقات با این آب پیدا کرده، صبح زود فهمیدم که یکی از این دو اناء، یعنی صبح زود هم یعنی الان که ساعت مثلا یازده است، فهمیدم که صبح زود یکی از این دو اناء نجس شده، پس ملاقات قبل است، علم اجمالی هم یعنی آن که به اصطلاح وقوع خون بوده چیزی بوده این بعد است، علم هم بعد است. یعنی علم به این ملاقات. الان فهمیدم که این دیشب ملاقات بوده.

این صوری است که ما بین اینها تصویر می شود. آیا این صور فرقی دارند یا ندارند؟ و یا صور دیگر فرق دارند یا ندارند؟

دیگر فردا ایشان وارد مسئله می شوند که من انشاء الله فردا توضیحاتش را عرض می کنم. ما یک نظر خاصی داریم خیلی مختصر است احتیاج به این توضیحات ندارد. لکن چون اینها الان در حوزه های ما هست یک دوسه روزی کلماتشان را سیر و سیاحت می کنیم تا ببینیم

آخرش چه می شود. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین